

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

منبع: سایت آینده را بساز  
برگردان: آمادور نویدی  
۱۳ جنوری ۲۰۲۳

## چرا دیگر اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد؟

قسمت ۲: رکود اقتصادی - ۴



با ترجمه این سلسله مقالات تلاش می‌شود تا با نگاهی ژرف به عوامل اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی، به دلایل فروپاشی (از این ببعد تخریب - م) اتحاد شوروی پی برد.

امید که با ترجمه این سلسله مقالات بتوانم اطلاعات مفید و روشن‌گرانه ای به جامعه فارسی‌زبان تقدیم کنم.

آمادور نویدی

\*\*\*\*\*

### رشد اقتصاد دوم

کیفیت پائین کالا و خدمات، همگام با کمبود کالاهای مصرفی اصلی و فشار تورمی و فرونشاندن شده ناشی دست‌مزدهای بالا، قیمت‌های پائین و عدم عرضه کافی، همه این‌ها در ایجاد یک «اقتصاد دوم» غیررسمی زنده، خارج از برنامه اقتصادی مرکزی و عمدتاً غیرقانونی خدمت کردند. در محیطی که مقادیر زیادی پول جهت پیدا کردن محصولات کم موجودست، احتکار و فعالیت بازار سیاه تقریباً اجتناب ناکزیرست. برای این‌که فعالیت در اقتصاد دوم پاداش بهتری از کار معمولی داشت، در خدمت تضعیف بقیه اقتصاد شد. مایکل پرنٹی به نمونه زیر اشاره می‌کند:

«هرچه که خدمات رستوران ضعیف‌تر باشد و شمار مشتریان کمتر باشد، پس‌مانده غذای بیش‌تری جهت بردن به خانه برای خود یا در بازار سیاه جهت فروش بود. آخرین چیزی که شاغلان در رستوران‌ها می‌خواستند، این بود که دوباره

مشتریان راضی جهت صرف غذا با قیمت‌های رسمی ثابت و پائین برگردند.» (۳۵) کتاب «سوسیالیسم خیانت شده» کیران و کنی، تعریف موثقی از اقتصاد دوم شوروی و اثرات روشن آن ارائه می‌دهد:

«اقتصاد دوم متشکل از اعمالی بود که مدیران گزارش از خسارت یا فاسد شدن کالاها می‌دادند تا آن‌ها را در بازار سیاه برده و به فروش برسانند. این امر در فروشگاه‌های دولتی روی‌کرد عادی فروشندگان و مدیران بود که کالاها را نادر را کنار می‌گذاشتند تا انعامی از مشتریان مورد علاقه دریافت کنند یا کالاها را مسروقه را در بازار سیاه به فروش برسانند. کالاها را مصرفی بادوامی مانند اتوموبیل که برای آن‌ها لیست انتظار موجود بود، "فرصت قابل‌توجهی برای اختلاس"، همچنین جهت "احتکار"، یعنی جهت بازفروش با قیمت‌های بالاتر بود... تعمیرات، خدمات و حتی تولید روش‌های دیگر کسب سود غیرقانونی را تشکیل می‌داد. پیش‌برد این امر شامل تعمیرات خانگی، اتوموبیل، چرخ‌های خیاطی، جابه‌جائی اثاثیه و برای ساختن خانه‌های خصوصی بود. این‌کار، که به خودی خود غیرقانونی بود، اغلب شامل دزدی مواد و زمان از مشاغل معمولی بود... تولید شراب و آجودانگی از انگور و میوه، بازفروش غیرقانونی نوشیدنی‌های دولت، و فروش الکحل معمولی سرقتی ۲/۲ (دو و دو دهم درصد) از تولید ناخالص داخلی را در سال ۱۹۷۹ تشکیل می‌داد.» (۳۶)

کیران و کنی استدلال می‌کنند که اقتصاد دوم به میزانی رسید که «قشری ایجاد نمود که برای همه یا بخش قابل‌توجهی از درآمد خود به فعالیت‌های خصوصی وابسته بودند.» و چنین قشری را «بدرستی می‌توان طبقه نوپای خرده‌بورژوازی در نظر گرفت.» با تشکیل یک طبقه اقتصادی، تقاضا برای نمایندگی سیاسی مطرح می‌شود.

زیگانوف می‌نویسد که:

«اقتصاد سیاه جهت بازتولید مبسوط، با کمبود زمان و مکان روبه‌رو بود؛ متعاقباً، رؤسای آن این سؤال را مطرح کردند که چگونه می‌توان محدودیت‌های سیاسی را با نفوذ در تشکیلات دولتی و حزبی، از جمله کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، از درون تضعیف نمود. تحت چنین فشارهایی بود که پرسترویکا به وجود آمد.» (۳۷)

اقتصاد در حال رشد دوم به کاهش بیش‌تر سودمندی اقتصاد اولیه خدمت نمود، و به کمبود کالاها و نیروی کار کمک کرد. همه این‌ها به تضعیف سوسیالیسم شوروی کمک کرد.

### مسابقه تسلیحاتی و هزینه رفاقت

اتحاد شوروی در اوایل دهه ۱۹۸۰ منابع زیادی جهت کمک به کشورهای سوسیالیست و مترقی در سراسر جهان، که قابل‌توجه‌ترین آن‌ها ویتنام، کوبا، افغانستان، اتیوپی، نیکاراگوئه، آنگولا، و یمن جنوبی است، اهداء کرد. در بسیاری از این موارد، چنین حمایت‌هایی جهت بقای این کشورها حیاتی بود. بالچاندارا رانادایو از حزب کمونیست هند (مارکسیست) بدرستی اظهار داشت که:

«اما بدون این کمک اقتصادی بسیاری از کشورهای تازه‌رئیی یافته ناگزیر وابسته به کمک غرب می‌شدند.» (۳۸)

هزینه این حمایت و به ویژه راه اندازی جنگ بلندمدت و دشوار در افغانستان، که بعداً به آن پرداخته می‌شود - هم‌زمان با دوران مشکلات اقتصادی بود.

آرنه اُد وستاد می‌نویسد:

«نقش جهانی که اتحاد شوروی متقبل شده بود، بدین معنا بود که هر دو مخارج، هم هزینه نظامی - در اواخر دهه ۱۹۷۰ فقط اندکی کمتر از ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی بود - و هم حمایت از کشورهای سوسیالیستی که همچنان تا دهه

۱۹۸۰ افزایش می یافت، اگرچه برای رهبری مشخص بود که این امر منجر به کمبودهایی در داخل شوروی می شود، که از نظر اجتماعی زیان آور و محبوب نبود.» (۳۹)

مثالی وضع دشوار رهبری شوروی را آشکار می سازد:

«وقتی که رئیس برنامه ریزی المان شرقی، جرال شورر در سال ۱۹۸۱ از همتای شوروی خود نیکلای بابیکوف تقاضای سوخت بیشتر کرد، بابیکوف در جواب گفت: «آیا باید من از نفت پولند بکاهم؟ ویتنام در حال گرسنگی به سر میبرد... آیا ما باید آسیای جنوبی شرقی را از دست بدهیم؟، آنگولا، موزامبیک، اتیوپی، یمن... ما همه آنها را به دوش کشیده ایم. و ستندرد زندگی خودمان بشدت پائین است.» (۴۰)

اضافه بر هزینه آشکار اقتصادی، حمایت نظامی شوروی از متحدان خود مخصوصاً در آنگولا، اتیوپی، افغانستان میخ هائی بر تابوت تشنج زدائی امریکا و شوروی بود و تشنج های جنگ سرد به اوج جدیدی رسید. امریکا، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را مجبور ساخت تا منابع عظیمی را جهت «مسابقه تسلیحاتی» سوق دهد که استطاعت آنرا نداشت. سرمایه داری در واقع، وقتی که صحبت از صنعت مرگ و نابودی به میان می آید، بسیار برتر از سوسیالیسم است: در اقتصادی که با هدف کسب سود برای کورپورات ها، بازار بزرگ برای محصولات یکبار مصرف ارزش مند مانند بمب های هسته ئی چیز حیرت انگیزی ست، بنابراین، موقعیت مجتمع صنعتی - نظامی در قلب دولت امریکاست. در اقتصادی که متمرکز بر خدمت نیازهای توده هاست، فداکردن منابع نادر به تکنولوژی نظامی به معنای هدر دادن منابع از تولید مواد غذایی، مسکن، زیرساخت، لباس و پوشاک، هنر، آموزش و کالاهای مصرفی است. همان گونه مایکل روبرتس مشاهده می کند: «با نظامی کردن اقتصاد به خاطر جنگ سرد، پتانسیل گران بهای سرمایه گذاری مولد به کار گرفته شد.» (۴۱)

### تلاش های ناموفق جهت راه های حل

در اوایل دهه ۱۹۶۰، برای سیاست گذاران شوروی مشخص شده بود که اقتصاد نیاز به اصلاح دارد. در این مرحله نرخ رشد هنوز بالا بود، اما تولید کشاورزی کفایت نمی کرد، درباره کیفیت و نبود کالاها شکایاتی بود و رهبری نگران ادامه وابستگی به استخراج تولید ارز خارجی بود، همچنین، «طرح های آزردهنده، توقف نیمه کاره و تصمیمات عجولانه» (۴۲) که توسط نیکیتا خروشچف (رهبر شوروی از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴) دنبال می شد که بسیار ناموفق بود، و منجر به آن شد که جانشینان وی در رهبری برژنف - گوسپکین (Brezhnev-Kosygin) به دنبال خط مشی تغییرات اقتصادی اصولی تر، و کمتر متغیر بروند.

در سال ۱۹۶۵، رفرم های نسبتاً گسترده ای راه اندازی شد، که عمدتاً توسط اقتصاددان اوسی لیبرمن (Evsei Liberman) طراحی شد و از نظر سیاسی توسط آلکسی گوسپکین (Alexei Kosygin) حمایت گردید. اصلاحات استدلال می کرد که با پیچیده تر شدن روابط اقتصادی، سیستم برنامه ریزی مرکزی کمتر مؤثر و گران تر می شود. این اصلاحات به دنبال افزایش باروری، پویایی و رشد بود. استقلال بیشتری به سرمایه گذاری پروژه ها در استفاده از منابع داده شد و مفهوم سودآوری معرفی گردید. در تلاش جهت ایجاد انگیزه برای آموزش حرفه ئی، سطح دستمزدهای دوران خروشچف تا حدی معکوس شد. این رفرم ها شامل تلاش هائی جهت افزایش استفاده از کامپیوتر در برنامه ریزی و تشویق نوآوری تکنیکی بود.

این اصلاحات به طور بحث انگیزی شامل برخی از تدابیر بازار بود، برای نمونه، «به مدیران شرکت ها اجازه داده شد که بیشتر سود حاصل از فروش خودشان را به دولت نگه دارند و آنرا جهت بهبود ماشین آلات خودشان سرمایه گذاری

کنند»، به مدیران اجازه داده شد تا «بیشتر این سرمایه اضافی را جهت مشوق‌های مادی کارگرن تولیدی هزینه کنند تا آن‌ها را تشویق به کاهش ضایعات، یافتن ذخایر پنهان باروری در ماشین‌آلات موجود و غیره نمایند.» (۴۳)

این رفرم‌ها موفقیت محدودی داشتند، و رشد در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ (چندسال اول دوران برژنف) بیش‌تر از نیمه اول (چندسال آخر دوره خروشچف) بود. به هر حال، تأثیرات مثبت بیش‌تر از چندسال طول نکشید و معلوم شد که رفرم‌های کوسیگین هیچ‌یک از مشکلات بلندمدت را حل نکرده است. رفرم مشابهی در اواخر دهه ۱۹۷۰ نتایج مشابه بدون انگیزه ای داشت.

مشکل عمده، عدم وجود یک راه حل کلیدی مفید بود. رفرم‌های اقتصادی که توسط دنگ شیائوپینگ در چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ اجراء شد، موفقیت بی‌نهایت بیش‌تر از آنی کسب کرد که شوروی‌ها تلاش کردند به دست آورند. دلایل متعددی وجود دارد که چرا چین توانست موفق شود، در حالی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از لحاظ بازسازی اقتصادی خود موفق نشد، اما یکی از عواملی که اصلاحات با روی‌کرد چینی دوام آورد، شعار «عبور از رودخانه با حس کردن سنگ‌ها» می‌باشد (یعنی برای برداشتن یک قدم با نگاه کردن به اطراف، قبل از برداشتن قدم دیگر - م). گام‌هایی کوچک، نتیجه‌گیری مشاهدات، یادگیری درس‌ها و برداشتن گام‌های بیش‌ترست. آلن لینچ می‌نویسد:

«دنگ شیائوپینگ ستراتیژی تدریجاً افزایشی رفرم را به شیوه کاربردی دنبال نمود و موفقیت اقتصادی ساخت که وی آن‌را به سرمایه‌سیاسی تبدیل نمود، و به تدریج پروسه رفرم‌ها را از کشاورزی به سرمایه‌گذاری‌های مرتبط در روستاها، حوزه‌های ویژه اقتصادی در کنار سواحل جنوبی توسعه داد و سپس مناطق بزرگ و بزرگ‌تری از بخش‌های اقتصادی را گسترش داد.» (۴۴) روی‌کرد شوروی بسیار سنگین‌تر و کم‌تر ماهرانه بود.

در اواخر دهه ۱۹۷۰، پیش‌رفت کمی در رفرم اقتصادی صورت گرفت، منجر به آن شد که لئونید برژنف (رهبر شوروی از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۲) تکرار کرد که، «به منظور انجام موفقیت آمیز وظایف متنوع اقتصادی و اجتماعی که کشور با آن مواجه است، راه دیگری نیست به جز ارتقای رشد سریع باروری نیروی کار جهت دستیابی به افزایش شدید باروری در همه حوزه‌های تولید اجتماعی ... این امر عمدتاً به خاطر تشدید مشکل منابع کار است. ما نباید به بسیج قدرت نیروی کار اضافی، بل که صرفاً به افزایش باروری نیروی کار تکیه کنیم. کاهش شدید نسبت نیروی کار با دست و مکانیزه و خودکار شدن تولید شرط لازم پیش‌رفت اقتصادی است.» (۴۵)

برژنف بعد از ۱۸ سال به عنوان دبیرکل حزب کمونیست شوروی در نومبر سال ۱۹۸۲ فوت کرد. در اوایل دوره حکومت وی، از سال ۱۹۶۴ تا حدود سال ۱۹۷۳، به طورکل از لحاظ رشد اقتصادی و تحکیم ژئوپولیتیک نسبتاً موفق در نظر گرفته شده است. پس از تمرین اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی و دنبال کردن سیاست خطرناک ژئوپولیتیک دوران خروشچف، رهبری نسبتاً محافظه کار، رهبری یکنواخت برژنف و تیم او (از جمله شامل مارکسیست‌های قدری مانند آندروپوف، میخائیل سوسولوف، آندری گرومیکو، دیمیتری آستینوف و بوریس پاناماریف) نتایج خوبی به دست آورد. کیفیت زندگی افزایش یافت؛ شوروی از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی تحت حمایت شوروی، قدرت‌های استعماری/نواستعماری را سرنگون کردند؛ به نظر می‌رسید که تهدید جنگ هسته‌ئی با امریکا اندکی کاهش یافته است. با این حال، از این دوران در اواسط دهه ۱۹۷۰ تا فوت برژنف به طور گسترده ای به عنوان «دوران رکود» نام برده می‌شود و در پولیت بورو، میانگین سنی اش بسیار نزدیک به امید به زندگی رایج شوروی منعکس گردیده است.

انتخاب رئیس ک گ ب (KGB)، آندروپوف به دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی (CPSU) در ۱۲ نومبر سال ۱۹۸۲ الهام‌بخش امیدواری شد. «آندروپوف ویژگی‌های شخصی قابل تحسینی داشت، زمینه ای قوی در تئوری مارکسیستی-لنینیستی، تجربه رهبری غنی، درک وسیعی از مشکلاتی که اتحاد شوروی پیش روی داشت بود، و نظریه

های روشن و مؤثری درباره رفرم داشت... در دوره برژنف، هنگامی که سال خوردگی، ضعف، و سستی، "اصول لنینیستی" را در میان بسیاری از مقامات بالا فرسوده کرده بود، آندروپوف فروتنانه زندگی کرد و به عنوان یک معتاد به کار شهرت کسب نمود.» (۴۶)

به اضافه، آندروپوف نیاز به رفرم اصولی اقتصادی، به ویژه با سخت‌گیری در مبارزه با فساد، ارائه مشوق‌های کار، بهبود انضباط کار، و مدرن‌سازی تولید از طریق معرفی تکنولوژی کامپیوتر را درک نمود. وی همچنین به بهبود دمکراسی شوروی، از طریق مشارکت گسترده در مدیریت و تصمیم‌گیری تمایل داشت؛ اگرچه خلاف گوربچف، وی هرگز جهت تضعیف حزب کمونیست اتحاد شوروی یا غیرقانونی کردن حکومتش تلاش نکرد. به طور خلاصه، آندروپوف به نظر می‌رسید که مشکلات پیش روی اتحاد شوروی را درک می‌کرد و دیدگاه معقولی جهت رفع آن‌ها داشت. متأسفانه، آندروپوف وقت نداشت تا نقشه‌های خود را به واقعیت مبدل کند. فقط چندماه پس از دبیرکل شدن، از ناراحتی کلیه رنج برد، در اگست سال ۱۹۸۳ در بیمارستان بالینی مرکزی مسکو بستری شد، جایی که تا زمان فوت خود در ۹ فیبروری ۱۹۸۴ در آنجا باقی‌ماند. کنستانتین چرنکو جای‌گزین آندروپوف شد، کسی که در ۱۳ ماه قبل از مرگش چیز چندانی از بینش و انگیزه آندروپوف نشان نداد. میخائیل گوربچف جانشین چرنیکو گردید، کسی که سهم فاجعه آمیزی برای اقتصاد شوروی داشت. در این‌مورد در مقاله بعدی توضیح داده می‌شود.

### عمل‌کرد ضعیف اقتصادی منجر به سرخوردگی شد

«باتوجه به پنجاه یا شصت سال، ما باید قطعاً از امریکا جلو بزنیم. این یک وظیفه است. شما چنین جمعیت بزرگی دارید، چنین سرزمین وسیعی دارید و چنین منابع حاصل‌خیزی دارید و چه چیزی بیشتر، گفته می‌شود که دارید سوسیالیسم را بنا می‌کنید و به اصطلاح قرارست برتر باشد. اگر پس از پنجاه یا شصت سال کار، شما هنوز قادر نشده اید از امریکا جلو بزنید، خودتان را بد نشان می‌دهید.» (۴۷)

رشد آهسته اقتصادی دلیل اصلی و مستقیم تخریب شوروی نبود. حتی با رشد کند، اختراعات محدود و کالاهای کم کیفیت، اتحاد شوروی قادر بود زنده بماند - کشورهای زیادی در جهان هستند که از این مشکلات (و درواقع فراتر از بد) رنج می‌برند ولی نسبتاً باثبات هستند. اما مشکلات اقتصادی منجر به یک حس عمومی نارضایتی شد که اعتماد توده‌ها به سوسیالیسم را کاهش داد و در نتیجه، اشتیاق آن‌ها را برای مبارزه هنگامی که مورد حمله قرار گرفت، کاهش داد. اما مشکلات اقتصادی از جمله قشری از مردم را به وجود آورد که احساس کردند تحت شرایط سرمایه‌داری بهتر زندگی می‌کنند: افرادی که بیزنس کوچکی در بخش غیررسمی را هدایت می‌کردند، از بازارهای آزادتر سود می‌بردند؛ و مدیران و روشن‌فکرانی که سوسیالیسم را مانع زندگی برتر می‌دیدند.

جود وودوارد می‌نویسد:

«این برتری اقتصادی امریکا بود و نه تهدید نظامی اش، که سرانجام شرایط را جهت تخریب (و نه شکست - م) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فراهم کرد. در دهه ۱۹۸۰، مشکلات اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بدین معنا بود که با رقابت تسلیحاتی جدید ریگان به طور غیرقابل قبولی تحت فشار بود. گوربچف و بعدش هم یلتسین به جای این‌که رفرم‌های بنیادی اقتصادی را انجام دهند - مانند چین که برای یک دهه انجام می‌داد- به غرب تسلیم شدند و حزب کمونیست را منحل کردند، و شوک درمانی و تخریب (نه فروپاشی- م) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را پذیرفتند.» (۴۸)

در ادامه این سلسله مقالات، به مشکلات زیاد ناشی از عقب‌نشینی ایدئولوژیک و نارضایتی چند دهه آخر وجود اتحاد شوروی سوسیالیستی می‌پردازیم.

**برگردانده شده از:**

**Why doesn't the Soviet Union exist anymore?**

**Part 2: Economic stagnation**

<https://invent-the-future.org/2017/12/why-doesnt-the-soviet-union-exist-any-more-part-2-economic-stagnation>